

ملاک‌های تشخیص تقیه در احادیث

محمود معصومی^۱

چکیده:

یکی از منابع استنباط احکام، سنت است که از طریق احادیث استخراج می‌شود؛ اما احادیث دارای تقیه اند و مؤلفین کتب روایی به دلایلی این تقیه را از روایاتشان تصفیه نکرده‌اند؛ بنابراین باید با معیارهای شناخت تقیه آشنا شویم. ولی قبل از آن باید بگوییم اصل اولی، عدم تقیه است، پس تا مصلحتی اهم از عدم تقیه نباشد، تقیه صورت نمی‌گیرد. این تقیه مصلحتی با کذب و نفاق تفاوت دارد و وجوب امر به معروف و نهی از منکر را نفی نمی‌کند و بعد از این که مقید به ضرورت گردید، صادر می‌شود. پس از این پیش فرض ها، معیارهای تشخیص تقیه را به دو بخش وجودی و عدمی تقسیم می‌کنیم.

معیارهای وجودی، خود چند قسم دارند:

الف. قرائن مقالیه که دارای سه معیار است.

ب. قرینه سندی

ج: قرینه کتابت، بنا بر یک قول

د: قرائن خارجی که سه معیار دارد.

اما معیارهای عدمی عبارتاند از:

الف: معیار ذاتی و قدر متیقن از تقیه

ب: منصب حکومتی معصوم علیه السلام

ج: صدور حدیث بدون اینکه شخصی سؤال بپرسد.

د: قرینه کتابت، بنا بر قول دیگر

کلیدواژه‌ها: حدیث، تقیه، معصوم علیه السلام حفظ جان

۱. طلبه فارغ التحصیل رشته تخصصی فقه و اصول.

مقدمه:

دین اسلام از سه بخش عقاید، اخلاق و احکام شکل گرفته است و هر یک از این سه بخش از راه‌هایی مثل قرآن، سنت معصومین علیهم‌السلام، عقل و اجماع به دست ما رسیده است. در بین این راهها قرآن چهارچوبی معین دارد، قطعی الصدور است و عدم تحریف آن در علم کلام اثبات شده است. منظور ما از قرآن، همین قرآنی است که مسلمین در محافل خود قرائت می‌کنند و مؤمنین به آیات آن تمسک و تبرک می‌جویند؛ اما عقل همان وجه تمایز بین انسان و بهائم است که احکام کلی حسن و قبح را صادر می‌کند؛ مثلاً می‌گوید: «عقاب بلا بیان قبیح است، شکر منعم واجب است، تکلیف بما لایطاق قبیح است، دفع ضرر محتمل واجب است و ...»؛ اما اجماع زمانی قابل استناد است که قول معصوم علیه‌السلام را کشف کند؛ به همین خاطر به سنت بر می‌گردد؛ و اما سنت، منظور از آن نزد شیعه قول، فعل و تقریر معصوم علیه‌السلام است ولی سنت نزد عامه، قول النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله، فعله و تقریره است؛ (اسلامی، ۱۳۸۴: ۱۰۸) ولی این موارد به راحتی قابل تشخیص نیست چون امام علیه‌السلام در شرایطی قرار دارند که هر حرفی را نمیتوانند صریح بیان کنند و چه بسا با گفتن حرفی جان خودشان یا شیعیانشان به خطر بیفتد؛ به همین دلیل گاه حرفی را به طور غیر مستقیم می‌گویند و یا به روشی بیان می‌دارند که به مزاج حکام غاصب زمان خودشان تلخ نباشد؛ یعنی مطلب خود را به گونه‌ای می‌گویند که اگر به گوش دشمنان رسید، بهانه‌ای برای آزار و اذیت خودشان و شیعیانشان به وجود نیاید؛ به عبارت دیگر «تقیه» می‌کنند. حال این تقیه، ملاکها و معیارهایی دارد که آنها را به دو بخش وجودی و عدمی تقسیم کردیم.

بخش وجودی:

الف: قرائن مقالیه

۱. قرینه در الفاظ متن حدیث ۲. اضطراب در متن حدیث ۳. تصریح معصوم

ﷺ در حدیثی دیگر

ب: قرینه سندی

ج: قرینه کتابت

د: قرائن خارجی

۱. موافقت با فتوای عامه ۲. مخالفت با اجماع امامیه ۳. مخالفت با ضروری

مذهب

بخش عدمی:

الف: معیار ذاتی تقیه

ب: جایگاه حکومتی معصوم ﷺ

ج: احادیثی که بدون درخواست صادر شده اند.

د: قرینه کتابت

اما قبل از بیان این معیارها، پیش فرضهایی را مطرح کرده ایم.

۱. مؤلفین منابع روایی کتب خود را از احادیث تقیه ای تصفیه نکرده اند.

۲. اصل در تقیه، عدم آن است.

۳. تقیه، مقید به ضرورت است.

هدف

یکی از راه‌های شناخت اسلام تمسک به سنت است که به وسیله احادیث به دست

ما رسیده است؛ اما زمان و مکانی که امام معصوم ﷺ این احادیث را نقل می کند مهم

است و امام که شخص بلیغ است حتماً مقتضی حال را رعایت می کند؛ بنابراین شرایط

خفقان در جامعه اقتضاء می‌کند که امام حرفی نگوید که جان خود و شیعیانش در خطر افتد؛ پس در مواردی تقیه می‌کند. حال از طرفی ما موظف هستیم به حدیث تمسک کنیم و از طرفی امام مجبور به تقیه است و حدیث تقیه ای وی قابلیت استناد و تمسک را ندارد؛ پس باید برای شناخت احادیث تقیه ای معیارها و ملاک‌هایی را در نظر بگیریم تا آنها را شناسایی کنیم و از احادیث غیر تقیه ای تمییز دهیم؛ بنابراین ضرورت ایجاب می‌کند ملاک‌ها و معیارهای احادیث تقیه ای را بررسی کنیم.

پیشینه تقیه

گرچه احادیث و آیات فراوانی به وجوب تقیه امر می‌کنند؛ مثل آیه ۲۸ سوره آل عمران: «لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقْيَةً ...»

و مثل روایت امام جعفر صادق علیه السلام: «عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ وَيَقُولُ: قَالَ اللَّهُ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تَقَاءً.» (عاملی، ۱۴۰۳: ۱۱/۴۶۷) اما عقل نیز انسان را به حفظ جان خود و دیگران امر می‌کند. حال که یکی از ادله تقیه عقل است، پس پیشینه آن باید به زمان اول خلقت باز گردد؛ چون این، یک امر مطابق با فطرت انسان است. در ذیل به نمونه هایی از تقیه در طول تاریخ اشاره کوتاهی می‌کنیم:

اولین مورد تقیه منسوب به حضرت شیث -هبة الله- است که پس از قتل هابیل برای حفظ جان‌ش در مقابل برادر خود قابیل تقیه کرد. (مجلسی، ۱۳۶۲: ۷۵/۴۱۹) در سیره حضرت ابراهیم علیه السلام نیز در برخورد با بت پرستان، ستاره پرستان، ماه و خورشیدپرستان و ... به صورت مکرر تقیه دیده می‌شود؛ مثلاً حضرت با جملاتی مثل: «هَذَا رَبِّي»، «إِنِّي سَقِيمٌ»، «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» و ... تقیه می‌کند؛ البته در مواردی هدف ایشان، تقیه و حفظ جان نیست بلکه هدف آگاه کردن مردم به دلایل سخیف و اعتقادات باطل است که با روش جدال احسن صورت گرفته است.

در موارد دیگر پیامبری مثل یوسف علیه السلام را می بینیم که برای نگه داشتن برادرش تقیه می کند (طباطبایی، ۱۳۹۴: ۲۳۸/۱۱) و یا فردی مثل مؤمن آل فرعون که داستانش در آیه ۳۳ و ۳۴ سوره طه بیان شده است، ایمان خود را پنهان می دارد و هنگامی که احساس می کند جان موسی علیه السلام در خطر است، در صدد نجات او بر می آید یا تقیه کردن اصحاب کهف که در روایات شیعه مطرح شده است نقطه اوج تقیه را می رساند؛ زیرا به صراحت اظهار شرک می کردند. (مجلسی، ۱۳۶۲: ۴۲۹/۷۵)

بعد از ظهور اسلام نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب ایشان در موارد زیادی تقیه می کنند. یکی از این افراد حضرت ابوطالب است که با وجود تقیه ی بسیار به حمایت از رسول اسلام برخاست و ایشان را از کید قریش و دشمنان سرسخت بت پرست حفظ کرد. کراجکی در کنز الفوائد در رابطه با ایمان تقیه ای حضرت ابوطالب می گوید:

أَنَّ أَبَا تَالِبٍ قَالَ لِإِبْنِهِ جَعْفَرٍ وَقَدْ أَمَرَ بِالصَّلَاةِ مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَقَالَ يَا بُنَيَّ صَلِّ جَنَاحَ إِبْنِ عَمِّكَ. (کراجکی، ۴۴۹ق: ۷۹)؛ اما با این وجود، مشرکان قریش ابوطالب را به خاطر ایمانش سرزنش نمی کردند؛ چون ایمان وی همراه با تقیه بود و این تقیه هم ابوطالب را از خطرات زیادی حفظ کرد و هم باعث شد بتواند در بین قریش از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله حمایت کند. سایر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله مثل عمار یاسر، بلال حبشی و ... نیز برای رهایی از ستم بت پرستان مجبور به تقیه شده اند. در این میان، افرادی نیز بدون تقیه ایمان خود را اظهار می کردند؛ همچون حمزه عموی پیامبر صلی الله علیه و آله که ملقب به اسدالله شد و کسی جرأت رویارویی با وی را نداشت و ابوذر غفاری که بارها کتک خورد و آسیب دید؛ ولی قریش به خاطر ترس از قبیله غفار نتوانست آسیب جدی به وی برساند.

«تقیه» در لغت

تقیه در لغت به معنای «کتمان و پوشاندن، دو رویی از طریق سکوت و یا بی توجهی کردن» است. حروف اصلی آن «وقی» است که «واو» آن به «تاء» تبدیل شده است و از این جهت با لغت «تقوا» هم ریشه است. مصدر ثلاثی مجرد آن «وقی» و

«وقایه» است که به معنای صیانت و نگهداری است. (ابن منظور، ۱۴۰۸ق: ۱۵/۳۷۷) راغب اصفهانی نیز، تقیه را از «وقایه» می‌داند و می‌گوید: «التقیه حفظ الشيء مما يؤذیه و یضره». (راغب، ۱۴۱۲ق: ۵۳۱) اما عده‌ای به اشتباه، این واژه را به معنای خودداری و پرهیزکاری معنا کرده‌اند. استاد شهید مطهری بعد از اینکه این اشکال را متذکر می‌شود، واژه «وقی» را به معنای حفظ، صیانت و نگهداری ترجمه می‌کند و می‌گوید:

«معنای تقوا ترس یا پرهیز نیست، بلکه چون غالباً لازمه صیانت خود از چیزی، ترک و پرهیز است و همچنین غالباً صیانت و حفظ نفس از اموری ملازم با ترس از آن امور است، چنین برداشت می‌شود که این ماده مجازاً در بعضی موارد به معنای پرهیز، خوف و ترس استعمال شده است.» (مطهری، ۱۳۶۹: ۱۶)

اما از جهت صیغه، این واژه بر وزن فعیله است و احتمال دارد مصدر یا اسم مصدر باشد.

از نظر اصطلاحی نیز، تقیه در علوم مختلفی مثل: حدیث، تفسیر، فقه، اصول، قواعد فقه، کلام و ... تعریف شده است و مؤلفان هر علم با توجه به همان علم، تقیه را تعریف کرده‌اند. به هر حال، بزرگان شیعه و اهل تسنن تعاریفی از تقیه دارند که به ارائه مواردی از آن می‌پردازیم.

شیخ مفید رحمته‌الله علیه می‌گوید:

«التقیه کتمان الحق و ستر الاعتقاد فیه و مکاتمة المخالفین و ترک مظاهرهم بما یعقب ضرراً فی الدین أو الدنیا.» (مفید، ۱۴۱۳ق: ۱۸۵)

نکته این تعریف این است که مذهب و اعتقاد تقیه‌کننده در آن مفروغ عنه است و لفظ مخالفین هم به علت عمومیت، هم شامل انواع شیعه می‌شود و هم شامل مذاهب اربعه اهل تسنن. تعریف دیگر از امین الاسلام طبرسی رحمته‌الله علیه است که می‌فرماید:

التقیة الإظهار باللسان خلاف ما ينطوى عليه القلب للخوف على النفس. (طبرسی، ۱۴۰۸ق: ۷۲۹/۲) همان‌طور که از تعریف فهمیده می‌شود، ایشان تقیه را منحصر به لسان می‌داند و حق بودن مذهب و اعتقاد تقیه‌کننده مفروض است و در انتها، تقیه را به خوف علی النفس منحصر می‌کند؛ در حالی که گاه تقیه به خاطر خوف علی الغیر است. شیخ انصاری رحمته‌الله نیز این‌گونه بیان می‌دارد:

المراد منها، التحفظ عن ضرر الغیر بموافقة فی قول أو فعل مخالف الحق. (انصاری، ۱۴۱۴ق: ۷۱/۲۳) این تعریف گرچه عیب‌های تعریف قبل را ندارد؛ اما کلمه «موافقة» با انواع تقیه سازگاری ندارد؛ چون بعضی از تقیه‌ها همان‌طور که در تعریف لغوی گفتیم، صرف کتمان اند؛ پس باید بگوییم این تعریف جامعیت ندارد. در نزد اهل تسنن، تعریف تقیه به معنای لغوی آن نزدیک است؛ مثلاً سرخسی حنفی در کتاب مبسوط خود می‌گوید:

«التقیة أن یقی نفسه من العقوبة بما یظهره وإن کان یضمر خلافه.» (سرخسی، ۴۵/۲۴) این تعریف نه تنها دارای اشکالاتی است که به تعاریف قبل وارد بود، بلکه حتی اشکالی را که در تعریف لغوی ذکر کردیم، هم دارد، یعنی تقیه را به معنای پرهیزکاری گرفته است. آلوسی حنبلی در تفسیر آیه ۲۸ آل عمران می‌نویسد:

«عرّفوها بمحافظة النفس أو العرض أو المال من شرّ الأعداء.» (آلوسی، ۱۲۱/۳)

این تعریف نیز، حفظ جان غیر را در نظر نگرفته است.

اما نکته‌ای که در اینجا باید در نظر گرفت، مسأله مصلحت در تقیه است؛ چون در تقیه اخفای حق وجود دارد و این خودش مفسده است؛ پس باید در تقیه مصلحتی وجود داشته باشد که این مفسده را دفع کند، در غیر این صورت تقیه جایز نخواهد بود.

پیش فرض‌های حمل بر تقیه

قبل از آنکه ملاکها و معیارهای تشخیص تقیه در احادیث را بشناسیم، باید مباحث

مقدماتی را در نظر بگیریم تا در حمل بر تقیه دچار مشکل نشویم.

الف: کتب روایی شیعه، دارای احادیث تقیه ای اند.

در کتب روایی شیعه، اعم از کتب اربعه (کافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب الاحکام و استبصار) و سایر کتب روایی مرجع مثل وسائل الشیعه، بحار الأنوار و ... روایات تقیه ای فراوانی وجود دارد؛ اما علت عدم تصفیه روایات تقیه ای این است که:

۱. روایات تقیه ای به طور کلی قابل طرد نیست و فقط بخشی که در آن تقیه صورت گرفته است، قابلیت تمسک ندارد.

۲. چون شخص امام علیه السلام در تقیه کردن الگو است و از طرفی این تقیه از سوی اصحاب ترک می شد؛ از این رو روایان حدیث عمداً احادیث تقیه ای را ذکر می کردند تا دیگران ترک تقیه نکنند.

۳. ذکر کردن این احادیث به دستور خود ائمه علیهم السلام باشد و روایان زیر نظر ائمه این احادیث را ذکر کرده اند. ۴. با ذکر این احادیث شیعیان تعلیم می بینند که در برخورد با دشمنان و مخالفان چگونه برخورد کنند.

۵. هدف بعضی از روایان و مؤلفان کتب روایی صرفاً جمع آوری احادیث بوده است، همان طور که علامه مجلسی رحمته الله علیه در مقدمه بحارالانوار تصریح می کند هدفش جمع آوری حدیث و جلوگیری از نابودی آنهاست. (مجلسی، ۱۳۶۳: ۱/۳۸)

ب: اصل در تقیه، عدم تقیه است.

اصل در هر گفتاری این است که مراد واقعی متکلم با مراد استعمالی آن تطابق داشته باشد و هر لفظی که مخاطب به کار می گیرد، دلالت بر معنای مطابقی همان لفظ دارد. در نتیجه باید گفت اصل در هر گفتاری حقیقت الفاظ آن است نه مجاز، مگر اینکه قرینه ای بیاید که احتمال اراده معنای مجازی را برساند. سیره عقلا هم در محاورات و مکاتباتشان همین است که به ظاهر الفاظ یکدیگر اعتماد کنند و به احتمال اراده معنای خلاف ظاهر اعتنا نمی کنند؛ چون متکلم اگر در مقام بیان باشد، باید مراد و منظور خود را صراحتاً برساند و جایز نیست از معانی اصلی هر لفظ به معانی فرعی تعدی کند. این

همان قاعده ای است که در اصول به آن اصالة الظهور می گویند. (مظفر، ۱۳۹۳: ۵۰)

بنابراین اصل، هنگامی که با حدیثی برخورد می کنیم باید ابتدا تمام الفاظ آن را حمل بر ظاهرش کنیم و بگوییم امام علیه السلام در مقام بیان بوده و مراد واقعی او با مراد استعمالی ایشان تطابق دارد، مگر آنکه قرینه ای پیدا کنیم که نشان دهد امام معصوم علیه السلام قصد بیان جدی ندارد؛ ولی اگر شک کردیم و اصلاً تشخیص ندادیم که امام علیه السلام چه منظوری دارد، باید کلام ایشان را بر عدم تقیه حمل کرد به دلیل همان اصالة الظهور فی کلام العاقل.

ج: رعایت مصلحت اهم در تقیه

از نظر شیعه احکام از مصالح واقعی تبعیت می کنند، یعنی همه احکام نزد خداوند دارای مصلحتی هستند. اصلاً یکی از علل وجود احکام، همین مصالح اند؛ حال اگر مجتهد آن مصلحت را کشف کرد و طبق آن فتوا داد دارای دو اجر است و اگر آن مصلحت را پیدا نکرد تنها اجر اجتهاد را دارد. به همین خاطر شیعه معروف به مخطئه است بر خلاف گروه مصوبه که می گویند:

«مصالح احکام را مجتهد تصویب می کند و احکام فراتر از نظر مجتهد، واقعیاتی ندارند و هر آنچه مجتهد به آن رسید حکم واقعی است؛ بنابراین ممکن است به تعداد نظر مجتهد احکام واقعی متعدد شود.» (صفری، ۱۳۸۱: ۲۹۶) حال همین احکام واقعی زمانی که مصلحت اهم در آن رعایت شود، منجز می شوند و تقیه نیز به خاطر رعایت مصلحت اهم شکل می گیرد؛ مثلاً: اظهار ایمان از وظایف مؤمن است و عمل به احکام دین از آثار ایمان است؛ اما حفظ جان از هلاکت هم حکم دین است. همان طور که خداوند در سوره بقره آیه ۱۹۵ می فرماید: «لَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» اهمیت این حکم از سایر احکام دین مثل نماز، حج و ... بیشتر است؛ چون اگر جان حفظ نشود، قدرتی برای اقامه نماز و حج نمی ماند؛ پس عقل می گوید: باید تقیه کرد و مصلحت اهم را مقدم کرد؛ چه بسا یک مؤمن با لحظه ای تقیه کردن نفس خود را حفظ کند و در

فرصت‌های دیگر با انتقال ایمان خود به دیگران، نسل‌های آینده را به ایمان و صراط مستقیم رهنمون کند. با همین نکته جواب کسانی که به تقیه اشکال وارد می‌کنند، داده می‌شود. این اشکالات به شرح زیر است:

۱. تقیه نوعی نفاق است زیرا موضوعی را می‌پوشاند و خلاف آن را آشکار می‌کند با این هدف که ضرری را دفع کند.

جواب: نفاق اخفای کفر مع اعتقاده است اما تقیه اخفای ایمان مع اعتقاده است. (مقداد، ۱۳۶۹: ۳۹۴)

۲. تقیه منافات با تبلیغ دین است و به نوعی با امر به معروف و نهی از منکر که از واجبات مؤکد اسلام است مخالفت می‌کند و نتیجه آن گسترش ببند و باری است. جواب: وجوب امر به معروف و نهی از منکر مشروط به قدرت و تمکن است، به گونه‌ای که فرد مقابل بر جان، مال و آبروی آمر و ناهی و افرادی که به او تعلق دارند، نتواند ضرر برساند؛ ضمن اینکه مراتب امر به معروف و نهی از منکر به قلبی، لسانی و عملی تقسیم می‌شود و مرتبهای از آن هم به عهده دستگاه قضایی جامعه است. شاید به ظاهر مرتبه عملی امر به معروف و نهی از منکر با تقیه منافات داشته باشد؛ اما وقتی فرد بعد از اظهار تقیه به خلاف اظهارات خود عمل کند، در واقع مخالفتی با امر به معروف و نهی از منکر نکرده است، مگر آنکه مصلحت نهفته در امر به معروف اهم از تقیه باشد؛ خلاصه اینکه: «لا یكلف الله نفساً إلاّ وسعها» (بقره، ۲۸۶)

۳. تقیه مقارن با کذب و ملازم با ذلت است.

جواب: کذب و ذلت دائر مدار مصلحت و مفسده است.

د: مقید کردن تقیه به مقدار ضرورت

اصل عدم تقیه، عقلایی است و موجب می‌شود کلام معصوم علیه السلام به حکم واقعی و مراد جدی حمل شود. حال اگر بخواهیم این اصل را نادیده بگیریم یا به عبارت دیگر فراتر از ضرورت را هم بر تقیه حمل کنیم، نیاز به دلیل داریم. اگر دلیل ما در

تقیه، عقل باشد که تفصیلاً گفتیم عقل در هر گفتاری ابتدا اصل عدم تقیه را جاری می کند. «فالعقل السليم يحكم فطرياً بأنه عند وقوع التزام بين الوظيفة الفردية مع شوكة الإسلام و عزته أو وقوع التزام بين حفظ النفس و بين واجب أو محرم آخر لابد من سقوط الوظيفة و ليست التقية إلا ذلك.» (صالح المعلم، ۱۴۱۶ق: ۶۶/۱) اما اگر دلیل تقیه آیه ۲۸ سوره آل عمران باشد: «لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرُونَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقِيَّةً» در اینجا وجود استثنا با توجه به نهی قبل از آن و عبارتی همانند «فليس من الله في شيء» دلالت بر تقييد تقیه به حالت ضرورت می کند. اگر دلیل تقیه روایت باشد، روایات فراوان داریم که تقیه را به ضرورت و اضطرار مقید می کند، مثل موارد زیر:

۱. التقيّة في كل ضرورة و صاحبها أعلم به حين تنزل. (حرعاملی، ۱۴۰۳ق: ۱۶۵/۱۶)

۲. كلّما خاف المؤمن على نفسه فيه ضرورة فله فيه التقيّة. (حرعاملی، ۱۴۰۳ق: ۱۶۵/۱۶)

۳. التقيّة في كل شيء يضطر إليه ابن آدم فقد أحله الله. (حرعاملی، ۱۴۰۳ق: ۴۶۸/۱۱)

بنابراین دلیلی نداریم که تقیه مطلقاً واجب باشد، بلکه مقید به ضرورت است و این ضرورت یا فردی و یا جمعی است. ضرورت فردی آن است که «جان، مال، آبروی امام علیه السلام یا اصحاب ایشان در خطر افتد و امام علیه السلام نیز برای نجات از این موارد تقیه کرده است.» (صفری، ۱۳۸۱: ۲۹۱) اما هدف در ضرورت جمعی این است که «اسلام و جامعه ی مسلمین از پراکندگی و تفرقه حفظ شوند و رعایت آبروی جامعه ی شیعه لحاظ شود.» (صفری، ۱۳۸۱: ۲۹۱)

حال ممکن است کسی اشکال کند که انحصار تقیه به ضرورت با روایات فراوانی که دلالت بر اهمیت تقیه و مذمت ترک آن دارد سازگار نیست یا اینکه قید ضرورت با جملاتی مثل: «إنَّ التقيّة واسعة» و «وسّع لهم في التقيّة» (حرعاملی، ۱۴۰۳ق: ۴۵۸/۵)

منافات دارد. جواب می‌دهیم که شیعیان به خاطر شجاعت، حس حماسه‌سازی و احساس مسؤولیتی که دارند و همچنین به علت مجاورت با اهل تسنن، تقیه مسلمان از مسلمان را امری سنگین و مشکوک می‌شمردند و حکم به برائت از تقیه می‌دادند. از این رو ائمه معصومین علیهم‌السلام به جهت آشناکردن شیعیان با اهمیت تقیه و جلوگیری از ضرری که شیعه را تهدید می‌کرد این احادیث را صادر و تارک تقیه را سرزنش می‌کردند. (حر عاملی، ۱۴۰۳ق: ۱۱/۴۸۵) ضمن این که احادیثی که دلالت بر وسعت دارد، مرادشان توسعه در جعل تقیه در مقابل همه اشخاص است.

معیارهای تشخیص تقیه در احادیث

الف: قرینه مقالیه

تقیه گاه از گفتار معصوم مشخص است که به آن قرینه مقالیه می‌گویند و به سه بخش تقسیم می‌شود.

۱. قرینه در الفاظ متن حدیث

اولین قرینه برای تشخیص تقیه این است که روایت حاوی الفاظی باشد که از آن بوی تقیه به مشام می‌رسد؛ بنابراین الفاظی که در متن حدیث آمده، بهترین قرینه برای شناخت تقیه است. برای مثال، علی بن سعد بصری می‌گوید:

از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: من در حالی میان قوم بنی عدی وارد شدم که مؤذن و امام جماعت آنان و همه اهل مسجد، عثمانی مسلک بودند و از شما و شیعیانتان برائت می‌جستند. نماز در پشت سر چنین امامی را چگونه می‌بینید؟ فرمود: پشت سر او نماز بگزار و به آنچه شنیدی عمل کن؛ ولی هنگامی که به بصره رسیدی و فضیل بن یسار از تو پرسید و تو او را از این فتوا با خبر کردی، به قول فضیل عمل کن و سخن مرا ترک کن. راوی گوید: به بصره رسیدم و فضیل را از ماجرا با خبر کردم. او به من گفت: امام به آنچه فرموده داناتر است؛ ولی من از او و پدرش شنیدم که می‌فرمودند: به نماز پشت سر ناصبی اعتنا نکن و خودت قرائت را به جا آور، گویا که تنها نماز می‌گزار. (عاملی، ۱۴۱۶ق: ۸/۳۱۰)

۲. اضطراب در متن حدیث

گاه متن حدیث استوار نیست و در حکم، تزلزل دارد و این یکی از مؤیدات تقیه است؛ مثلاً، علامه مجلسی رحمته الله علیه در ملاذ الأخیار این روایت صحیحہ را ذکر می‌کند:

احمد بن محمد بن عیسی عن غیر واحد عن أبی المعز عن الحلبي و الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن حماد عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن ذبيحة المرجئ و الحروري. فقال: كُلْ وَ قَرَّ وَ اسْتَقَرَّ حَتَّى يَكُونَ وَ مَا يَكُونُ. (مجلسی، ۱۴۰۵: ۲۶۳/۱۴)

ولی آیت الله بهبهانی رحمته الله علیه این صحیحہ را تقیه می‌داند و می‌فرماید:

«این صحیحہ به دلیل در برداشتن حلیت ذبیحہ حروری که از نواصب است، شاذ است و هیچ یک از فقہا قائل به آن نشده است؛ پس طرح یا تأویل آن واجب است و ظاهر آن است که حمل بر تقیه شود، همان‌طور که جمله «قَرَّ وَ اسْتَقَرَّ» بر آن دلالت دارد؛ چون این فراز صراحت در این دارد که ذبیحہ معیوب و ممنوع است؛ زیرا «قَرَّ وَ اسْتَقَرَّ» در موارد حلال گفته نمی‌شود؛ چون که عیبی در آن وجود ندارد، به ویژه اینکه امام عليه السلام می‌فرماید: «حتی یکون ما یکون» که صریح در آن است که عدم مانع، عارضی یا به علت تقیه یا وجود سختی در پرهیز در آن است؛ چون دسترسی به ذبیحہ مؤمن وجود ندارد.» واضح است که امام عليه السلام در رابطه ذبیحہ حلال این‌گونه حکم نمی‌دهد.

۳. تصریح معصوم عليه السلام در حدیثی دیگر

کلام ائمه معصومین عليهم السلام به علت قرار گرفتن در شرایط سختی که تحت کنترل دشمنان بود چند وجهی شده است. به همین دلیل بعضی از احادیث به خاطر تقیه نسخ می‌شوند و قابل استناد نیستند، همان‌طور که امام صادق عليه السلام می‌فرماید: «إِنَّ الْحَدِيثَ يُنْسَخُ كَمَا يُنْسَخُ الْقُرْآنُ.» (کافی، ۱۳۶۳: ۶۴/۱)

مثلاً روایات می‌گویند صیدی که پرندگان شکاری انجام می‌دهند حلال نیست، مگر آنکه شکار را زنده از جنگال آنها بگیری و تذکیه کنی؛ اما در استبصار، سه حدیث دیگر هست که آن را حلال می‌داند. شیخ طوسی رحمته الله علیه می‌گوید:

«وجه تأویل این اخبار آن است که آنها را بر تقیه حمل کنیم. مؤید بر تقیه بودن این اخبار، روایت امام صادق علیه السلام است که میگوید: پدرم در زمان بنی امیه در حال تقیه، فتوا به حلّیت شکار باز و شاهین می داد؛ ولی ما اکنون تقیه نمی‌کنیم و شکاری که توسط پرندگان صورت می گیرد و زنده نمی ماند را حرام می دانیم.» (شیخ طوسی، ۱۳۶۳: ۷۲/۴)

از جمله مواردی که بر تقیه دلالت می کند، تصریح امام صادق علیه السلام درباره وثاقت زراره است که می فرماید:

«مذمت زراره نه بدان جهت است که وی فاسق شده، بلکه به این خاطر است که او را از چشم دشمنان انداخته تا مورد اذیت و آزار قرار نگیرد.» (خویی، ۱۴۰۸ق: ۲۱۸/۷ - ۲۲۶)

ب: قرینه سندی

قرینه سندی، خود به خود حدیث را از قابلیت استناد و استنباط می اندازد؛ اما گاه بر تقیه نیز دلالت می کند؛ مثلاً اگر در مجلسی که امام علیه السلام سخن می گوید، راویان غیر امامی نیز حضور دارند و آن راوی غیر امامی در زنجیره سند حدیث، به عنوان اولین راوی واقع شده است؛ در این حالت شیخ طوسی می گوید:

«و یشهدُ بذلك طريقُهُ لأنَّ طريقَ هذا الخبرِ رجالُ العامَّةِ و الزَّيدية و لم يروه غيرُهُم و ما هذا سبيلُهُ لايَجِبُ العملُ بِهِ». (شیخ طوسی، ۱۳۶۵: ۳۱۷/۷)

شیخ طوسی این قرینه را معیاری برای تقیه می داند.

نکته: بحث ما در تقیه در مورد جایی است که حدیث از نظر سندی قوی و محکم است؛ اما از نظر دلّالی به خاطر تقیه، قابل استناد نیست؛ بنابراین، بود و نبود این معیار برای ما سودی ندارد.

ج: قرینه مکاتبات امام

گاه از مقتضای حال حدیث می فهمیم که حدیث به صورت تقیه ای صادر شده است. بارها گفتیم اکثر ائمه معصومین علیهم السلام در زمان حکومت غاصبانه بنی امیه و بنی

عباس زندگی می کردند و به شدت تحت مراقبت عمال حکومتی بوده اند، به حدی که رفت و آمدها در منزل ائمه علیهم السلام نیز تحت کنترل قرار می گرفت؛ بنابراین حتی افراد بعد از نشست و برخاست با امام علیه السلام تحت تعقیب، بازرسی و بازجویی قرار می گرفتند. این درحالی است که اصحاب امام علیه السلام گاه از راههای دور برای امام علیه السلام نامه و پیک می فرستادند و منتظر جواب نامه می ماندند، حال اگر امام علیه السلام جواب را صریح بدهند، جان خودشان، پیکشان و اصحابشان را به خطر می اندازند؛ چون امکان دارد مکاتبه ایشان به دست مأمورین حکومتی بیفتد؛ پس مکاتبه ای بودن حدیث، قرینه ای بر تقیه است. برخی از علما نیز، احتمال تقیه در احادیث مکاتبه ای را بیشتر از سایر احادیث می دانند. (نراقی، ۱۴۱۵ق: ۳۴۸/۴)

برای نمونه، روایت علی بن کیسان است که می گوید:

«نامهای به امام هادی علیه السلام نوشتم و از ایشان درباره سجده بر پنبه و کتان پرسیدم و امام علیه السلام در پاسخ نوشتند: این کار جایز است.» (شیخ طوسی، ۱۳۶۵: ۳۰۸/۲)
اما روایت فوق به دلیل مکاتبه ای بودن مرجوح است. (علامه حلی، ۱۴۱۳ق: ۱۱۸/۲)

قرائن خارجیه

قرائن خارجیه یعنی، توجه کردن به اموری که مربوط به متن روایت و الفاظ آن نیست، بلکه در مقایسه با اموری که خارج از حدیث است، امکان وقوع تقیه حاصل می شود و این امور عبارت اند از:

۱. موافقت حدیث با فتوای عامه

یکی از مهمترین قرائن برای تقیه در احادیث، همخوانی روایت با فتوای علمای اهل تسنن است؛ چون در این رابطه امام صادق علیه السلام می فرماید:

«مَاسَمَعْتَ مَنِّي يَشْبَهُ قَوْلَ النَّاسِ فِيهِ التَّقِيَّةُ وَ مَاسَمَعْتَ مَنِّي لَا يَشْبَهُ قَوْلَ النَّاسِ فَلَا تَقِيَّةَ فِيهِ.» (شیخ طوسی، ۱۳۶۵: ۳۱۸/۳)

البته عده ای مخالفت با عامه را تنها ملاک تشخیص تقیه در روایات می دانند؛ لکن محدث بحرانی این سخن را نمی پسندد و احادیث زیادی به عنوان مؤید حرف خود می آورد. (دلبری، ۱۳۹۶: ۵۴۰) نکته دیگری که تذکر آن ضروری است، این است که برای صدور خبر به عنوان تقیه، موافقت با همه علما یا همه مذاهب عامه احتیاج نیست؛ چون گاه ائمه علیهم‌السلام از فضای حاکم بر جامعه تقیه می کردند و مردم عادی نیز مانع از اظهار نظر توسط امام علیه‌السلام می شدند؛ بنابراین همین قدر که حدیث موافق با یک مذهب عامه باشد، احتمال تقیه در آن می‌رود. (ربانی، ۱۳۸۳: ۱۶۳) موافقت با حدیث فتوای عامه یکی از مرجحات است که علمای اصول در باب تعادل و ترجیح از آن بحث می کنند و با طرد حدیثی که موافق با فتوای عامه است، تعارض دو حدیث را برطرف می کنند، ضمناً بحث ما در مورد حدیثی است که از نظر سندی معتبر است اما از نظر دلالتی تطابق با فتوای عامه دارد. به عنوان نمونه، حدیث زیر را شیخ طوسی رحمته‌الله حمل بر تقیه کرده است.

«عن محمد بن الحسن الصفار، عن محمد بن عیسی، عن ابراهیم بن محمد قال: کتبت: محمد بن یحیی الخراسانی أوصی إلى رجل و لم یخلف إلا بنی عم و بنات عم و عم أب و عمّتين. لمن المیراث؟ فکتب علیه‌السلام: اهل العصبه و بنو العم و وارثون.»

چون در صورت وجود عمو و عمه، نوبت به فرزندان آنها نمی رسد. (شیخ طوسی، ۱۳۶۵: ۳۲۷/۹) و همچنین درباره دو روایتی که حکم به عدم جواز جمع میان زن با عمه یا خاله اش را می دهد _ بدون اذن همسر اول _ می گوید:

«هو أن نَحْمِلَهُمَا عَلَى ضَرْبٍ مِنَ التَّقِيَّةِ لِأَنَّ جَمِيعَ الْعَامَةِ يُخَالِفُنَا فِي ذَلِكَ وَ يَدْعُونَ أَنَّ هَذِهِ مَسْأَلَةٌ إِجْمَاعٍ وَ مَا هَذَا حُكْمُهُ تَجَرُّى فِيهِ التَّقِيَّةُ.» (شیخ طوسی، ۱۳۶۳: ۱۷۸/۳)

البته مکاتبه ای بودن این دو روایت نیز قرینه ای بر تقیه است. (دلبری، ۱۳۹۶: ۵۴۲)

با توجه به فضای جامعه و عزت و احترامی که مردم برای فقه ای اهل تسنن قائل بودند و جایگاهی که خلفا برای آنها فراهم کرده بودند، اگر شخصی مخالف با فتوای

این علما نظر می داد، مورد خشم حکومت قرار می گرفت. این در حالی است که همه ی رؤسای مذاهب اربعه از شاگردان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بوده اند؛ اما با این وجود حدیث ایشان در جامعه خریداری ندارد. این امر به علت تبلیغات ضد شیعی دستگاه خلافت بنی امیه و بنی عباس است و از طرفی چون اهل بیت علیهم السلام صاحب اصلی خلافت هستند، حکومت غاصب آن وقت ائمه معصومین علیهم السلام را تحت فشار قرار می دادند تا جایی که ایشان مجبور میشدند حتی حدیث خود را مطابق با فتوای علمای دستنشانده آنها صادر کنند.

۲. مخالفت با اجماع امامیه

اجماعی معتبر است که قول معصوم علیه السلام را کشف کند و بر فرض وجود این اجماع، اگر خبری مخالف با آن صادر شود، اعتبار ندارد و همچون تصریح معصوم علیه السلام در بیانی دیگر است که بحث از آن گذشت. حال اگر خبری مخالف اجماع امامیه باشد احتمال وجود تقیه را دارد؛ برای نمونه شیخ طوسی رحمته الله علیه در مورد حدیثی که حکم به جواز «الصلاة خیر من النوم» داده است، می گوید: «فإنَّها محمولةٌ علی التقیة، لِإجماعِ الطائفةِ علی ترک العمل بها.» (شیخ طوسی، ۱۳۶۳: ۳۰۸/۱)

۳. مخالفت حدیث با ضروری مذهب

در مذهب شیعه بعضی موارد جزء ضروریات است. منظور از ضروری این است که یک حکم جزء بدیهیات و مسلمات مذهب شیعه باشد؛ مثلاً شهید ثانی رحمته الله علیه در کتاب روضه درباره نکاح متعه می گوید:

«و لا خلاف بین الإمامیة فی شرعیته مستمراً إلى الآن أو لا خلاف بین المسلمین قاطبةً فی اصل شرعیته و القرآن الکریم مصرحٌ به و أجمع اهل البيت علیهم السلام علی ذلک» (شهید ثانی، ۵، ص ۲۴۵)

اما روایتی از امام علی علیه السلام در بارهی حرمت متعه به این شرح وجود دارد: «حرَّم رسول الله صلی الله علیه و آله یوم خیبر لحومِ الحُمُرِ الأهلیةِ و نکاحُ المتعة» (شیخ طوسی، ۱۳۶۵: ۲۵۱/۷) ولی چون متعه جزء ضروریات مذهب است شیخ طوسی این روایت را تقیه

می‌داند و می‌گوید:

«فَأَنَّ هَذِهِ الرَّوَايَةَ وَرَدَتْ مُورَدَ التَّقِيَّةِ وَ عَلَى مَا يَذْهَبُ إِلَيْهِ مُخَالَفُوا الشَّيْبَةَ وَ الْعِلْمَ حَاصِلٌ لِكُلِّ مَنْ سَمِعَ الْأَخْبَارَ أَنَّ مِنْ دِينِ أُمَمِنَّا عَلَيْهِ إِبَاحَةُ الْمَتْعَةِ فَلَا يَحْتَاجُ إِلَى الْإِطْنَابِ فِيهِ» (شیخ طوسی، ۱۳۶۵: ۲۵۱/۷)

در استبصار می‌افزاید: «فَالْوَجْهُ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ أَنَّ نَحْمِلَهَا عَلَى ضَرْبٍ مِنَ التَّقِيَّةِ لِأَنَّهَا مُخَالَفَةٌ لِأَصُولِ الْمَذْهَبِ» (شیخ طوسی، ۱۳۶۳: ۸۸/۱)

قرائن عدم تقیه در احادیث

تا کنون از قرائنی بحث کردیم که احتمال وجود تقیه در احادیث را نشان می‌داد. حال نقیض آن را هم می‌آوریم؛ یعنی در مورد قرائنی بحث می‌کنیم که با در نظر گرفتن آنها احتمال عدم تقیه در احادیث وجود دارد و عبارت‌اند از:

الف: قرینه ذاتیه

همانطور که بارها گفتیم تقیه برای حفظ جانها است، حال اگر حدیثی وجود داشت و با استناد به آن یک حکم فقهی استنباط شود و با آن حکم، جان فرد یا افرادی به خطر افتد، یا به عبارت دیگر خونی ریخته شود، در اینجا تقیه معنا ندارد، چون با اصل وضع تقیه تناقض دارد؛ زیرا هدف تقیه حفظ جان است و امام صادق علیه السلام در رابطه با این هدف می‌فرماید: «أَمَّا جَعَلَتِ التَّقِيَّةَ لِيَحْقَنَ بِهَا الدَّمَاءَ ، فَإِذَا بَلَغَ الدَّمُ فَلَا تَقِيَّةَ » ؛ (کافی، ۱۳۶۳، ۲، ص ۲۲۰) همانطور که در حدیث ذکر شد، اگر در روایتی به خون حکم شود، تقیه نیست، چون جایگاه تقیه برای حفظ خون است؛ بنابراین قرینه می‌توانیم بگوییم: احادیثی که در آن حکم اعدام، رجم، قصاص و هر حکمی که مربوط به ریختن خون انسان است، از تقیه به دوراند. این قرینه قدرمقیّن از عدم تقیه در روایات است.

ب: امام علیه السلام یا پیامبر صلی الله علیه و آله در مقام حکومت است.

قبلاً گفتیم ائمه معصومین علیهم السلام به خاطر خفقانی که در جامعه وجود داشت و سلطه ای که غاصبان حکومت ایجاد کردند، تقیه می کردند؛ حال اگر خود ایشان حاکم جامعه باشند؛ پس احادیثی که در مورد حفظ حکومت، قضاوتها، احکام، نامه ها و ... صادر می کنند احتمال کمتری دارد که تقیه ای باشند؛ چرا که حاکم خود ایشان اند و معمولاً افرادی هم که جزء عوامل حکومتی محسوب می شوند مورد اعتماداند؛ ضمن اینکه در پیش فرض های تقیه گفتیم که ضرورت شرط ایجاد تقیه است؛ حال وقتی خود معصوم حاکم جامعه است، ضرورت ندارد در مباحثی مثل قضاوت، نامه، توضیح مسائل روزمره افراد و ... تقیه کند، هر چند همچنان برای حفظ حکومت می تواند تقیه کند.

مثال: حضرت یوسف علیه السلام چون حاکم شد بدون ترس با مشرکان مبارزه کرد و علناً خود را پیامبر خدا نامید. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله همه احکام فردی و جمعی را بدون تقیه صادر کردند و حتی بدون تقیه بارها امام بعد از خود را معین کردند. امام علی علیه السلام همه فتواها، حدها و اوامر حکومتی خود را در زمان خلافتشان، بدون تقیه صادر کردند؛ بنابراین چون امام در مقام حکومت است، ضرورتی ندارد در مورد هر مسأله ای تقیه کند.

ج: امام علیه السلام بدون اینکه کسی سؤال کند، حکمی دهد.

معمولاً تقیه در مواردی است که شخصی از امام علیه السلام سؤال می کند و امام علیه السلام با لحاظ کردن آن جمع و شرایط آن محیط، جواب می دهند؛ حال اگر امام علیه السلام ابتداءً حکمی را بگویند، بدون اینکه شخصی از ایشان سؤال بپرسد، در این صورت می گوئیم چون امام علیه السلام شرایط صدور حدیث را فراهم دیده است و آن جمع را خالی از دشمنان می داند، شروع به صدور حدیث کرده و حکمی را اعلام نموده است؛ پس

لزومی ندارد تقیه کند؛ چون اگر قرار بر تقیه بود اصلاً حدیثی را مطرح نمی‌کردند یا حکمی را صادر نمی‌کردند؛ بنابراین چون ابتدائاً خودشان شروع به نقل حدیث کرده اند، لزومی ندارد تقیه کنند.

د: احادیث مکاتبه ای

معمولاً افرادی برای امام علیه السلام نامه می‌نوشتند که به علت فاصله زیاد یا هر علت دیگری به امام دسترسی نداشتند. از طرفی امام علیه السلام نامه خودشان را به پیکی می‌دهند که مورد وثوق و اطمینان است نه به هر شخصی. از سوی دیگر افرادی که جواب نامه را دریافت می‌کنند معمولاً گروه یا قومی هستند که منتظر هستند امام جواب نامه آنها را بدهند؛ پس نه تنها تقیه لزومی ندارد، بلکه اگر امام تقیه کنند آن قوم بلا تکلیف و متحیر می‌مانند؛ بنابراین، مکاتبه قرینه ای بر عدم تقیه است.

در نقد این حرف قبلاً گفتیم که رفت و آمد امام علیه السلام و یارانش تحت کنترل بوده و احتمال تقیه در احادیث تقیه ای هست؛ بنابراین در برخی مکاتبات علاوه بر تقیه، توریه و ایهام نیز یافت می‌شود و در برخی دیگر امام علیه السلام به جای اینکه جواب نامه را بدهند سؤال کنندگان را به یاران و شاگردان خودشان که نزدیک آن دیاراند ارجاع می‌دهند.

نتیجه‌گیری

به دلیل فضای جامعه، ائمه معصومین علیهم‌السلام روایات خود را همراه با تقیه مطرح می‌کردند و اصحاب خود را نیز به این مهم سفارش می‌نمودند تا جایی که فرموده‌اند: «کسی که تقیه ندارد، ایمان ندارد.»

حال وظیفه فقیه قبل از تمسک به هر روایتی این است که تشخیص دهد آن حدیث تقیه دارد یا ندارد. در اینجا معیارهایی را آوردیم که به فقیه در این کار کمک می‌کند. معیار وجود تقیه در احادیث:

قرائن مقابله:

قرینه در الفاظ حدیث

إضطراب متن حدیث

تصریح معصوم در حدیثی دیگر

قرینه ی سندی

قرینه ی مکاتبات

قرائن خارجی

موافقت با فتوای عامه

مخالف اجماع امامیه

مخالفت با ضروری مذهب

معیار عدم تقیه در احادیث:

ملاک ذاتی

مقام حکومت معصوم

صدور حدیث، بدون سؤال فردی

قرینه ی مکاتبه

منابع

قرآن کریم

۱. ابن منظور، جمال الدین ابوالفضل، لسان العرب، تحقیق علی شیری، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق.
۲. أبی فتح، محمد بن علی الکراجکی، کنزالفوائد، قم، مکتبه المصطفوی، ۴۴۹ ق.
۳. اسلامی، رضا، مدخل علم فقه، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۸۴.
۴. انصاری، مرتضی، رسائل الفقهیه، قم، المؤتمر العالمی بمناسبة الذكری المئویة الثانویة لمیلاد الشیخ الانصاری، ۱۴۱۴ ق.
۵. آلوسی بغدادی، ابوالفضل شهاب الدین سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن الکریم، بیروت، دار إحياء تراث العربی.
۶. بهیانی، محمدباقر، حاشیه مجمع الفائدة و البرهان، تحقیق مؤسسه وحید بهیانی، قم.
۷. تهرانی، آقابزرگ، الذریعة إلى تصانیف الشیعة، دار الضواء، چاپ سوم، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
۸. حرعاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعة، تصحیح عبدالرحیم ربانی شیرازی، چاپ ششم، تهران، مکتب الاسلامیه، ۱۴۰۳ ق.
۹. حرعاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعة، چاپ سوم، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۱۶ ق.
۱۰. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۱۱. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، بیروت، دار الزهراء، ۱۴۰۸ ق.
۱۲. دلبری، سیدعلی، آسیب شناسی فهم حدیث، چاپ دوم، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ۱۳۹۶.

۱۳. راغب اصفهانی، أبو القاسم حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دارالعلم، ۱۴۱۲ق.
۱۴. ربانی، محمدحسن، اصول و قواعد فقه الحدیث، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۳.
۱۵. سرخسی، شمس الدین، المبسوط، بیروت، دارالکتب العلمیة.
۱۶. صفری، نعمت الله، نقش تقیه در استنباط، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۱.
۱۷. طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۴ق.
۱۸. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، چاپ دوم، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۸ق.
۱۹. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، الاستبصار، تحقیق سید حسن موسوی خراسانی، چاپ چهارم، تهران، دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۶۳.
۲۰. -----، تهذیب الأحکام، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۵.
۲۱. علی صالح المعلم، محمدعلی، التقیة فی فقه اهل البيت، قم، ۱۴۱۶ق.
۲۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، چاپ پنجم، تهران، دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۶۳.
۲۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، چاپ دوم، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۲.
۲۴. -----، ملاذ الأخیار، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۴۰۵ق.
۲۵. مطهری، مرتضی، ده گفتار، چاپ ششم، قم، صدرا، ۱۳۶۹.
۲۶. مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، چاپ دوم، قم، مرکز مدیریت حوزه های علمیة، ۱۳۹۳.

۲۷. شیخ مفید، محمد بن محمد نعمان، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم، آل البيت، ۱۴۱۳ق.

۲۸. مقداد، فاضل، کنز العرفان، مرتضوی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۹.

۲۹. نراقی، احمد، مستند الشیعه فی أحكام الشریعه، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۵ق و تهران، ۱۳۶۳.